



نمایشنامه ی :

انتخاب

شخصیت ها:

۱- ...؟

۲- ...؟

« واین است آغاز هرچه بودن، شکستن سکوت »

نویسنده: قادر محمدی

زمستان ۱۳۸۲

«انقلاب، مادر تاریخ است ویاغی آگاه فرزند انقلاب»

قادر محمدی

تقدیم به کسانی که نامشان در تاریخ هرگز ثبت نخواهد شد

E-mail: tpk.kurd@gmail.com

[صحنه تاریک، به طوری که فقط احساس به وجود شیئی بر روی صحنه شود]

۲: ولی این حق ماست!!

۱: چه حقی؟! ببینید شما بد جوری حالی شدید. از اول براتون توضیح می دم، از اولش زور بوده و ظلم و دیکتاتوری و استبداد و سلطنت و پادشاهی، به طور خلاصه اکثر رژیم های سیاسی یا استبدادی بودن یا دیکتاتورمآبانه؛ مثل اینکه استبداد و دیکتاتوری در این سرزمین موروثی بوده...

۲: آه...

۱: (صدایش را قطع می کند)... البته قبول دارم، موارد نادری بودن... ولی قرار بود دیالکتیکی برخورد کنیم و منولوتیکی... ببخشید... ببخشید... شرمنده... تک منطقی (به صورت کنایه و همراه با نیش خند) رو کنار بذاریم. ما با ذات قضیه سروکار داریم. پس باید چند بعدی به سوژه مون نگاه کنیم، قبول، بودن کسانی که مردم دوست داشتن و یه خورده می خواستن خوش خدمتی کنن!... اما در بازتاب منافع خویش و یا شاید هم منافع ملتشون!... و یا شاید هم هردوتا!... البته این یکی قبولش یه جورای مشکله... چرا که وقتی بحث منافع شد، باز تاب به طور نسبی یه طرفه میشه... میگم نسبی چون که الان یه جورای دو طرفه شده... البته به طور مشکوک. خودمونیم (دوروبرش رو نگاه می کنه شاید کسی گوش و ایستاده باشه) من که تا حالا دیکتاتور یا پادشاهی رو ندیدم که از جیبش بگذره واسه ملتش... شما دیدین؟ (رو به تماشاگر) اگرم بوده واسه غم پر کردن اون یکی جیبش بوده... خدا بگم این خیاطها رو چیکار کنه که واسه شلوار آدم این همه جیب می ذارن(به دنبال جیب بر روی شلوار خودش میگرده ولی جیب نداره) همین که آدم این طوری میشه.

ببخشید... من داشتم یه جورای مثل شما می شدم(با ترس)... البته اگر آدمی اهل تقسیم

باشه جیب زیاد داشتن چه بگم، چند جیبیم مشکلی نیست... خدا از دهنم بشنوه...

۲: مگه من با تو شوخی دارم... فکر کردی اینجا خونه ی خالته...!!؟

۱: ببخشید من فکر کردم با شما تفاهم دارم، یا حداقل فکر کردم که شما از تساهل چیزی سر در میارید. (به طور کنایه)

۲: اینجا، جای فکر کردن نیست.

۱: واسه شما همه جا، جای فکر کردن نیست حتی... حتی تو رختخواب.

۲: ولی سرزمین ما مهد تمدن بوده وهست... چشم بصیرت میخواد.

۱: در این که مهد تمدن بوده یا بهتر بگم یکی از مهمترین سرزمینهایی بوده که تمدن از اون برخاسته جای شکی نیست... مشکل در اینه، تمدنی که باعث پیشرفت و روبه جلو رفتن و ترقی نشه به چه دردی می خوره... گذشته ای که آینده رو بنا نکنه... ببینید ما در فهم مشکلی نداریم، بلکه در تعریف مشکل داریم. فهم تمدن کار چندان دشواری نیست شما هم می توانید بفهمید! ولی مشکل در تعریف درست از اطرافمون.

خود تمدن در دالیتش بیانگر همه چیز هست این مائیم که مدلولات غلطی مثل کنه به کلمات می چسبونیم. شاید هم اصلاً خود کلمه غلط باشه من که ایمانی مطلق به کلمات ندارم واما برای هستش من با شما مخالفم...

۲: ساکت شو... (با عصبانیت)

۱: ببینید... من که گفتم شمایه جورای از تفاهم و تساهل سر در نمی یارید... واسه این مخالفم که اگه بود، خوب؛ ما که اینطوری نبودیم... زیاد دورنریم نمونه ش شما... اصلاً تحمل انتقاد وندارین... دوست دارید دیگرون و بر باد انتقاد بگیرید ولی خودتون و هرگز نباید نقد کرد... تحمل من وندارید، من که چه عرض کنم، هیچکس وندارین... حرف، حرف خودتونه... دیگرون واسه تون مهم نیست. هر چه شما بگید حق... مابقی ناحق و... و... و... الا آخر... برای چشم بصیرتم، من که گفتم مشکل در تعریف و برداشت از سوژه ست. در تعریف شما بر منکرش لعنت!... در تعریف من هم بر منکرش لعنت وهم بر غیر منکرش نه لعنت... من اون چیز ای که خوب دوست دارم- اونای هم که بد دوست ندارم، این و خود خداهم فرمودن. شما که از من بهتر می دونین ولی... .

۲: خفه... .

۱: من دارم حقیقت و میگویم... شمائید که...

۲: میشه بگید. از دیدگاه حضرت عالی حقیقت یعنی چه؟ (با حالت تمسخر)

۱: خیلی ساده ست، دروغ نگفتن یا به طور ساده تر فاش کردن دروغا (با اشاره و کنایه)

۲: الان ما دروغ گو شدیم؟!

۱: استغفرالله... فقط نمی دونم چطوری شد که این جمله یادم اومد که مشکوک نسبت به خودش هم شک داره.

بیخشید تا یادم نرفته این هم بگم که شاید مشکل از سیستم وساختار بوده باشه یا شاید هم کم کاری از نخبگان بوده باشه یا شاید هم از مردم یا شاید هم از هر سه تا یا شاید هم از چیزهای که اصلاً وجود نداشته...؛ ولی من فکر میکنم سیستم وساختار، نخبه وجامعه رو بنا می کنه... به طور واضح تر قوی یا ضعیف بودن سیستم وساختار تاثیر متقابلی بر روی نخبه وجامعه دارد به طور واضح تراز این اگه یک رژیم سیاسی دارای ساختار وسیستمی مارژینالیستی (بعداً توضیح می دم) وقاعده مند ومنظم وپیچیده وانعطاف پذیر باشد بستر برای ابراز وجود نخبگان ابرزاری وفکری، این رو هم توضیح میدم البته بعداً،فراهم شده وجامعه رو از حالت بسته به جامعه باز سوق داده واز حالت مصرف کنندگی خارج می کند واگه...

۲: گفتم اینجاخونه خاله نیست، اگه صبر کنی خونه ی خاله ت وبهت نشون میدم.

۱: هفت پشتم خونه نداشته تا چه برسه به خاله م... بله دیگه این سرزمین مهد تمدن فقط چشم بصیرت می خواد!!... به قول شما (با کنایه)

بریم سر اصل مطلب... از این که بگذریم می رسیم به جای که کلاه دو طرفه میشه، یه طرفش بد یه طرفش خوب... اصلاً خود کله هم دو جوره، یه کله ی خوب، یه کله ی بد... پس ما چهارحالت بیشتر نداریم، برای روشن شدن بحث چهار مورد بیان می کنم... البته با اجازه ی شما

۱- کلاهی با طرف خوب

۲- کلاهی با طرف بد

۳- کله ی خوب

۴- کله ی بد

مثالها:

۱- همون آقای که صنعت نفت و ملی کرده ... اسمش یادم رفته کله ای خوبی داشت خدایی ولی کلاه بد سرش بود، فکر کنم طرف بدش سایه بون پیشونیش شده بود. روزگار دیگه ... یه کاریش میشه کرد.

۲- آقایی که کشف حجاب کرد و از مذهب هم سوء استفاده کرد باز هم اسم اینم یادم رفته. کله ی بدی داشت ولی کلاه خوبی سرش رفته بود. از اون کلاه های بازار مشترک. جنس الیاف ونخ و ایناش بومی بود ولی ساختنش غربی، به طور واضح تر از اون کلاه وارداتیا که به زور وارد شون می کنن ولی همین که وارد شد از مقبولیت بالائی برخوردار میشن. و نمونه های بسیار دیگری ... شاید بگید چرا این دو تا ... اولاً به خاطر تراژدی و تراژدی کمیکی که داشتند، دومناً در واگنهای آخر قطار مشروطه سوار شده بودند... سومناً نمی دونم چرا هر موقع این دو نمونه رو می بینم بیشتر کارهای عقلایی و پراکتیکم بهتر می شن... ببخشید... عملیم آه من که داشتم با کنایه و لُفاف حرف می زدم یعنی گنگ و مبهم حرف می زدم... از اینا بدم می یاد ولی چیکار میشه کرد این جور بار اومدیم...

یعنی تو جامعه ای بودیم که این طور چیزا از آداب و رسومش بوده... البته میشه یه کاریش کرد این آداب و رسوم روانداخت دور و به جاش یه آداب و رسوم دیگه گذاشت.

۲: خفه شو، احمق تو داری به آداب و رسومت توهین می کنی. این مدرنیته؟!!

۱: من که گفتم چیزای خوب و دوست دارم و چیزای بد و دوست ندارم من نمی دونم شما از این مدرنیته ه... چطوری حالی شدید من خودم هم چه عرض کنم اونی هم که پیروش بوده جورایی باهاش مشکل داره... البته این لازم به توضیح نیست نمونه هاش و که می بینید. باعث شده که یه چیزی هم به اسم پست مدرنیسم درله اون بوجود بیاد. اینا خودشون واسه خودشون چاه می کنن بعداً میگن بابا بیاید بیرون خفه می شید (با فریاد) ... من نمی دونم ولی فکر می کنم این جور چیزا باید آنالیز شده البته تحلیل شده و به صورت نردبانی باشه... میشه آدم پیره ولی خوب، می افته، چون که برای رسیدن به اون بالا، بالاها باید به اندازه همین جا تا بی نهایت پیره... خوب آدم دیگه نمیشه... خدا می دونه شاید هم شد ولی تا حالا کسی دیده (روبه تماشاگر)

واسه اون توهین هم، من میگم اون آداب و رسومی که دست و پا گیر و بده دور بریزیم ولی بجاش
یه آلتِ ناتو البته جایگزین خوبی بذاریم... خوب چکارش میشه کرد. قانون تکامل دیگه، مگه
اینکه قبولش نکنی... البته بودن کسانی که قبولش نکردن... دودش تو چشم خودشون رفت و کور
چه عرض کنم کر هم شدن... پناه بر خدا، می ترسم الان اگه کسی قبول نکنه نه تنها کورو کر
بشه بلکه زخم معده هم بگیره... وای... وای... وای... وای... وای

اگه اینطوری بشه از سرطان و سارس و ایدز هم بدتر

۲: مثل اینکه حضرت عالی الان متذکر شدید که از کنایه و گنگ و مبهم حرف زدن بدتون میآد
نه... نه آقای متفکر (با کنایه و همراه با خنده و تمسخر)

۱: من که گفتم جامعه من و وادار به این آداب و رسوم غلط کرده، این شمائید که قبول ندارید،
ولی دارم یه کارایی میکنم که اینارو بندازم تو زباله دونی تاریخ تمدن.

می دونید که می دونم که نمی دونید ولی الان می دونید، من دارم چیزهای رو تصاحب می کنم
که شماها ندارید؛ هویت ام... ام... ام... مشروعیت... ام... ام... ام... و به قول معروف چیزهای نیک

۲: نه بابا... جدی داری حرف می زنی... میشه به ما هم یاد بدید.

۱: چرا که نه...

پس من سوال می کنم. تو جواب بده... البته به قول تو، در این مواردی که گفتم چون که من بدم
میاد تو توضیح بدی، خیلی وراجی. جواب سوالات هم آره یا نه یا حداکثر چند کلمه. اون وقت
من خودم یه چیزای رو حالی میشم

سوال اول: اگه تو، توی خیابون موز بخوری پوستش رو می اندازی تو پیاده رو که آدمها بیفتن

زمین

۱: نوچ

۲: اگه واردات کنن بکشی، می کشی؟

۱: نوچ

۲: اگه بکشنت، می کشی؟

۱: نوچ

۲: چرا؟

۱: چون اون وقت من مُردم

۲: اگه بهت آب ندن چیکار می کنی؟

۱: یه چیز دیگه می خورم

۲: اگه واست عروسک نگیرن چی؟

۱: خودم درست می کنم

۲: تو چی رو دوست داری؟... البته به قول تو... بیشتر از همه

۱: ام... ام... ام... ترشی با سیگار

۲: اصلاً موسیقی رو دوست داری؟

۱: وای... چی گفتی

۲: حتماً همه نوعش

۱: خوب، آدم دیگه

۲: آه... من هم که دارم مثل تو میشم... بسه دیگه... بریم سر اصل مطلب کجا بودیم (با عصبانیت)

۱: یه کم مونده به الان

۲: تو حق نداری در این مورد اصلاً بحث کنی. به تو وامثال تو هیچ ربطی نداره

۱: چرا بحث نکنم. نه که نداشت، پس شکل دهی افکار عمومی بر عهده ی کی بود. امنیت داخلی

اون وقت وکی بر عهده داشت، بیشتر کارهای فکری و دیپلماسی و روشنگری رو کی بر عهده

داشت. حتماً شما تنها (با کنایه)

۲: ولی ما خون دادیم

۱: قبول هر انقلابی خون به همراه داره. یه عده خون میدن که دیگران بمونن، این قانون انقلاب،

اما این تنها قانون انقلاب نیست.

موندن دیگران هم یکی دیگه از قانوناش. چرا که باید بمونن... بسازن... از نو...

۲: قانون!... قانون!... قانون!!

۱: خوب سیاست دیگه... از روز تولدش پدر و مادر نداشته.

۲: ولی شماها چیکار کردید؟؟!

۱: ببینید... یه توضیح کوچولو... وقتی که بستر برای مشارکت وجود نداشته باشه یه عده از مشارکت کنندگان انزواگر میشن... یعنی زیر زمینی میشن... اون وقت احتمال فرسایش فکری وجود خواهد داشت. اون موقع ها، البته و صد البته اولاش خوب بود یعنی میشد یه کاری کرد ولی یه عده باعث همین چیزی شدن که من الان گفتم، یعنی باعث زیر زمینی شدن وانزوای فکری یه عده ی دیگر شدن، البته هدف هم یه جورای یکی بود... ولی... حیف... حیف که...

۲: حیف که چی؟؟... ها... (با عصبانیت و حالت پر خاش)

۱: اونا فقط جیب خودشون ومی دیدن... خوب پر بود دیگه ولی یادشون رفته بود که جیب ملت خالیه... البته قبول با توسعه ای که اونا می گفتن، البته اگه پیاده می شد و صد البته به طور صحیح و اصولی یعنی از روی ایستمو البته شناخت، می شد یه کاری کرد.

ولی ما به این ایمان داشتیم:

ثبات سیاسی در داخل و خارج = امنیت داخلی و خارجی + توسعه سیاسی + حل بحران مشروعیت و روابط بین الملل

ووقتی که هم ثبات سیاسی وجود داشت، اون وقت هم می تونی به توسعه اقتصادی و هرنوع توسعه ای دست بیایی.

۲: مگه امپریالیسم می داشت

۱: ببینید اون موقع ها گناه ها رو به امپریالیسم ربط می دادیم، من منکر نیستم ولی بعداً والان که امپریالیسم کم رنگ شده گناه ها رو می خوایم به گردن کی بذاریم، مشکل این جاست که ما عادت کردیم که گناه هارو به کسی نسبت بدیم وبگیم بابا ما از گناه معصومیم. همیشه خارج از خود به دنبال خودمون می گردیم. آقایون باید یادشون می موند که برای هر توسعه ای نگرش به داخل مهمتر از نگرش به خارج است. اون وقت ها داخل گند بار آورده بود. حق هم داشتن... این بود توسعه ی اقتصادی... الان هم که الان اقتصاد کشور روی نفت می چرخه... نفت که نباشه همگی از گشنگی مردیم. ای کاش قبل از توسعه ی اقتصادی به فکر توسعه های دیگه بودن یعنی توسعه رو از چند بعد نگاه می کردن.

۲: ولی ما نیاز داشتیم.

۱: چه نیازی... نفتی که ما داریم ۱۰ تا از کشور های صنعتی رو تامین می کنه... ولی...

۲: ما می خواستیم از اقتصاد جهانی عقب نمونیم.

۱: نه بابا... نه که نموندیم... خوب شد که شما یه حرف درستی زدید. جای شکرش باقیه به گلوبال البته جهانی شدن پی بردید. ولی... همینه دیگه... شما ظاهر قضیه رو می بینید... اینا با کوله باری از ورقه های پوزیشن البته تجربی شون در اقتصاد به اینجا رسیدن... خوب حقشون... زحمت کشیدن... کلاه درست کردن... کلاه صادر کردن کلاه وارد کردن... کلاه سرشون کردن... کلاه سرمان کردن... حالا هم می خوان با کلمه ی خوشکلی مثل جهانی شدن منافع خودشون و تثبیت کنن... آخه مومن خدا... با چه راه طی نکرده ای می خوای وارد این بازسی بشی

۲: مثل اینکه تو فراموش کار شدی یا اینکه می خوای خوت رو به بیراهه بزنی... پس اصلاح و رفورم چی مگه یادت رفته؟!...

۱: ببینید. بعد از انقلاب تا اصلاح تنها یه قاچ از کیک انقلاب و خورده بودن بعداً یه عده گشونه شون شد. خوب کیک دیگه... این گشنگی باعث جنگ و دعوا بین یه عده با یه عده ی دیگه شد. ولی هر دو آشپز و دوست داشتن واسه همین به آشپز پیشنهاد درست کردن کیک های زیاد و دادن البته همراه با دسر و گیلان تازه ورسیده... آشپز هم که مواد درست کردن کیک و به مقدار کافی نداشت به طوری که همه اونا رو سیر کنه... به همین منظور یه عالمه بکینگ پودر رو تو کیک قاطی کرد تا کیک پف کنه و بزرگ به نظر برسه... به این طریق آشپز زرنگ سر یه عالمه آشپز دیگه کلاه گذاشت... همین بود که حالت کله ها و کله هارو زیاد کرد:

۱- کلاهی که هم طرف بد داره و هم طرف خوب

۲- کله ای که یه طرفش خوبه و یه طرفش بد

۳- کلاهی که هم خوب و هم بد در یه طرفش قرار می گیرن

۴- کله ای هم خوب و بد در یه طرفش قرار می گیرن

واینجاست آرماگدون... جای که خیر و شر همیشه در نبرد با هم می باشن (با صدای حماسی)

بله دیگه همینا باعث به وجود آمدن دموکراسی و آزادی بیان و اندیشه و آزادی مطبوعات ... مردم سالاری دینی... ماشین سواری... دوچرخه سواری و خر سواری... وای... ببخشید ویه همچین چیزای بعد از اصلاح در ایران شد.

البته و صد البته و باز هم صد البته و دوباره باز هم صد البته و ایضاً صد البته و همچنین باز هم ایضاً و مجدداً صد البته ضرورت همه چیزو به وجود آورد.

۲: تونسبت به همه چیز بدبینی

۱: خوب، بد بینی مد شده، واسه کلاس گذاشتن لازمه

۲: قبول اگه ما این کارا رو نمی کردیم، از خارج اونم از نوع خارجی شو وارد می کردن، باز هم آش همون آش و کاسه همون کاسه

۱: من که گفتم مشکل از خودمون، چرا ترس از وارد شدن، اگه ما خودمون تولید کننده باشیم اون وقت چه ترسی، مشکل اینجاست، ما از ترس وارد شدن تولید و کنار گذاشتیم. خوب چیزای اونا خوشکلن مردم ما هم آدمهای هنری هستن چیزای زیبا و دوست دارن، همینه که خیلی زود از مقبولیت بالایی برخوردار میشن.

۲: پس تشکل و احزاب و صنف ها و آزادی بیان و گفتگوی تمدن ها و اصلاحات، همه اینها کشک

۱: همین حالا توضیح بیشتر شدن حالت ها رو دادم. البته واسه آش کشک درست کردن اینا خوبن. پروتئین زیادی دارن.

بابا شما که همه چیز زود یادتون میره. دوباره میگم ضرورت همه چیزوبه وجود آورد. بحث اینجاست... مثل اینکه دارم بی کلاس حرف می زنم (با حالت فکر کردن)... آها... ببخشید چالش اینجاست که شماها همیشه در دقیقه ۹۰ و وقت اضافه به فکر گل کردن می افتید. مثل بازی ایران با استرالیا یا میشه یا نمیشه.

به... به... به... به... این بحث یه جورای با حاله... بحث اصلاحات رو می گم. اولاً جریان اصلاح طلبی از خیلی وقت ها پیش شروع شده و ادامه هم خواهد داشت این جریان به گروه خاصی تعلق نداره و نخواهد داشت. ما و شما می تونیم در این جریان قرار بگیریم نه اینکه جریان رو از خودمون بدونیم.

بازم... به... به... به... به... چه آزادی... قتل های زنجیره ای یادت هست.

۲: خفه شو

۱: رانت خواری ها یادت هست؟

۲: گفتم خفه.

۱: سوپسیت دادنها... چی

۲: س... اس... اس... ساکت شو مگه وضع ونمی بینی؟

۱: همینه دیگه... دقیقه ۹۰...

۲: الان وقت این جور بحث ها نیست. مگه نمی بینی که دوباره باعث به خطر افتادن امنیت

داخلی کشور شدن. دوباره باز همون اتهامات ولی این دفعه به راستی بوی خطر میآد.

۱: آنکه پاک است چه پاک است.

۲: بابا اونارو چه به این حرفا... خداییش یه کم آره یه کم نه خوب سیاست دیگه... به قول تو...

و در این مورد به قول ما هم

۱: نگفتم

۲: خوب... قبول... کوتاه بیا... الان چه کار باید بکنیم... این انتخابات سرنوشت همه مارو رقم

میزنه.

۱: تنها یه راه حل «ملت»

۲: بابا تو که ما رو کشتی... از اولشم همین ومی خواستم حالت کنم... ولی تو داشتی حاشیه

میرفتی.

۱: خوب عادتمه... همیشه از حاشیه به متن می رسم.

۲: خوب نگفتی چه طور؟

۱: اینش ومنم نمی دونم.

۲: اگه شما ها باشید ما می دونیم (با حالت در گوشی، حالت صدا)

۱: نه... نه... نه... ما خر سواری بلد نیستیم.

۲: ولی خری... بابا اگه دست امپریالیستها وشمالیها برسه همه کشورو چپاول می کنن... دوباره استبداد... استبداد... استعمار... دزدی وخیانت و خون ریزی

۱: همین دیگه... من که میگم شما ها تعریف درستی از اطرافتون ندارید... اگه تعریف ملت و می دونستید این حرف و نمی زدید.

۲: گوش کن. ما فقط می خوایم مردم در انتخابات شرکت کنن همین وبس... واز تو هم می خوایم کمک مون کنی...

۱: اگه منظورت همینه... خوب بذار خود مردم تصمیم بگیرن.

۲: آخه

۱: یه توضیح... کوچولو... من فقط این و می دونم البته بهش هم ایمان راسخ دارم که... مردم ملت هرگز نخواهند گذاشت دست بیگانه به خاکشون برسه... همین وبس... چون که این و یاد گرفتن... شایدم ذاتی باشه. (با حالت مشکوک)

خاک واسه اونا یعنی شرف یعنی ناموس

پس اگه منظورت همونی بود که گفتی بذار مردم خودشون تصمیم بگیرن.

۲: مثل اینکه تو نمی خوای وضع موجود رو درک کنی؟

۱: درک کردم شمائید که نمی فهمید.

۲: خفه... ختم کلام هستی یا نه...

۱: نه... نه... نه... وباز هم نه... در آخر هم نوچ.

۲: پس بذار [حکم] تو واست بخونم.

۱: لازم نیست خودم می دونم.

۲: البته می تونی باز هم فکر کنی.

۱: همین حالا شما گفتین این جا، جای فکر کردن نیست... ببینید... شما بد جوری حالی شدید... از

اولش براتون توضیح می دهم...

از اولش زور بوده وظلم و...

و این آغازیست...